

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: ماری-آنژ پاتریزیو*

برگرداننده: حمید محوی

۰۹ نومبر ۲۰۱۵

سوریه ۱۷-۳ اکتوبر ۲۰۱۵

فراسوی تصاویر رسانه‌ئی، شجاعت و قاطعیت مردم سوریه (بخش ۱-۱)



۱. «بامدادان گل‌ها»

دوستان گرامی، من از سفر دو هفته‌ئی ام به سوریه باز می‌گردم، این سفر به ابتکار من پس از تماسی که با مادر مقدس آنیس مریم دو لا کورآ Mère Agnes-Mariam de la Croix داشتم، در ماه اکتوبر ۲۰۱۴ ممکن گردید : از من خواسته بود که مثل گذشته در ماه نومبر ۲۰۱۱ گروه کوچکی تشکیل دهیم و برای دیدن وضعیت از نزدیک به سوریه برویم تا در بازگشتمان از آن چه دیده ایم برای دیگران نیز تعریف کنیم. کمتر افرادی بودند که به این طرح توجه نشان دادند، و مادر مقدس انیس نیز متعاقباً به اولویت‌های دیگری پرداخت.

ولی این طرح سیاحتی به یمن تعدادی از دوستان مطمئن و ثابت قدم در سوریه به پیش رفت و به من اجازه داد تا این طرح را بی آن که دچار دستپاچگی شوم و در متانت کامل سازماندهی کنم. سرانجام، چنین خواستی برای اجرائی ساختن این طرح، با وجود تمام مسمومیت های فضای پیرامون در اینجا (در فرانسه) برای ناامید ساختن از طرح سفر که هدفش مشاهده وضعیت از نزدیک بود، تحقق یافت.

این طرح برای رسیدن به مرحله اجرائی به یک سال وقت نیاز داشت. و باید یادآوری کنم که اقامت ما در سوریه مصادف شد با رویدادی که می توانیم آن را کاملاً استثنائی تلقی کنیم: یعنی چند روز پس از آغاز حمله نیروی هوایی فدراسیون روسیه به درخواست و پشتیبانی از رئیس جمهور اسد. در نتیجه نمی توانستیم فضای التیام و باز زائی امید مردم سوریه و ارتش این کشور را بهتر از این ببینیم. و امنیت فزاینده در بخش بزرگی از خاک کشور که ارتش سوریه و مبارزان حزب الله آن را روز به روز از چنگ مزدوران تکفیربستی و دیگر شورشیان که میانه روی هایشان چندان تعریفی ندارد و دولت های ما نیز از آنها پشتیبانی می کنند.

نمی خواستم تنها به این سفر سیاحتی بروم. در نتیجه با دو نفر از دوستانم به این سفر رفتیم: [د...] پیش از این چند بار به صربستان رفته بود، پیش از جنگ ناتو، در طی جنگ و بعد از آن، او برای رفتن به سوریه دلایل و بهانه های مختلف خودش را داشت. و [ر...] یکی از همکاران روانشناس و روانکاو سوری-فرانسوی است که دائماً برای دیدار خانواده و دوستانش به سوریه می رود، حتی در آغاز «بحران» (کلمه ای که برای تعریف وضعیت سوریه طی این چند سال گذشته به کار می برند)، مزیت او البته این است که به زبان عربی حرف می زند و کشورش را نیز بخوبی می شناسد. ما به همراهی او یک مترجم بسیار دقیق و کارا با خودمان داشتیم که می توانست حتی حرکات باشندگان آن دیار را برای ما ترجمه کند. به یمن او، سفر ما با اقامت نزد ساکنان یک منطقه کوهستانی در منطقه حما آغاز شد: از ما به گرمی استقبال کردند و موجب شد که خیلی سریع وارد زندگی روزمره این سرزمین شویم.

این داستان یگ گزارش روزنامه نگارانه از نوع «فرستاده ویژه» نیست بلکه داستان سفر یک مسافر، روانشناس بازنشسته است که از تجربیات حرفه ئی خود برای نگاه کردن، شنیدن، صحبت و پرسش در باب برخی مسائل استفاده کرده است. بی آن که مجبور باشد به مدیر روزنامه و یا یک مسوول حزبی حساب پس بدهد. باز یافتن آنهایی که در چهار سال پیش از این دیده بودم. چهار سال برای سوری هائی که در کشورشان مانده و مقاومت کرده بودند طولانی به ظر می رسید.

برای فردی که در شهر مارسی در جنوب فرانسه زندگی می کند و بدون اتومبیل، سفر به سوریه از ایستگاه اتوبوس شماره ۱۲ که به سوی «اوترس» «Éoures» می رود شروع می شود، توقف در ایستگاه «کامیون له بن» «Camoins les bains» بعد باید ویلای سدر را پیدا کند... در چند صد متری می توانید زنگ در کنسولگری جمهوری عرب سوریه را به صدا در آورید (صبح ها باز است): پرسش نامه ای را به شما می دهند در دو نسخه باید پر کنید (فتوکپی را خودمان باید تهیه کنیم، برای سوریه می توانیم این کار را انجام دهیم) و فهرست مدارکی که باید تحویل دهیم: دو عکس، ۶۰ یورو به شکل نقد (از نومبر ۲۰۱۱ که ۲۰ یورو بود قیمت کمی بالا رفته ولی قابل درک است)، گواهی درآمد. این مدارک را به انضمام پاسپورت تحویل می دهید و پس از ۸ روز ویزای شما آماده خواهد بود.

در هر صورت، در این دورانی که در کنسولگری صف انتظاری جلو در دیده نمی شود، برای گرفتن ویزا ده ثانیه بیشتر طول نکشید. در نتیجه نباید فریب این فضای مسموم و تهدید کننده ای را بخوریم که وزارت امور خارجه فرانسه و شایعات رایج در رسانه های ما باعث و بانی آن بوده است.

به دلیل محاصره غربی از چهار سال پیش علیه جمهوری عرب سوریه نمی توانیم از فرانسه و یا از کشورهای اتحادیه اروپا مستقیماً به سوریه پرواز کنیم. ما تصمیم گرفتیم از راه بیروت به سوریه عبور کنیم. رفت و برگشت (از طریق پاریس فرودگاه شارل دوگل) ۶۵ یورو اگر از چند هفته قبل اقدام کنیم. ویزا برای لبنان، در صورتی که نخواهیم بمانیم، رایگان خواهد بود.

[...] تاکسی را می شناخت و در فرودگاه منتظر ما بود، پس با اطمینان کامل حرکت کردیم. این موضوع در وضعیت حاضر برای جا به جا شدن در سوریه اهمیت حیاتی دارد یعنی تأمین امنیت برای جا به جایی ها در سر تا سر سوریه. البته می توانستیم تاکسی جمعی یا اتوبوس سوار شویم، ولی مشکل این نوع وسائل نقلیه در کندی و توقف در ایستگاه های بازرسی و مرزی است. هشداری که به ما داده بودند این بود که خودمان را زیاد نشان ندهیم و مخفی کار باشیم و کار را به عهده راننده تاکسی بسپاریم و در صورتی که احتمالاً گفت و گوئی یا پرسش و پاسخی ضرورت پیدا کرد [...] به جای ما حرف خواهد زد.

در اطراف ساعت ۲۰ پس از راه بدان شب، از فرودگاه به قصد بیروت به پرواز درآمدیم، می بایستی از راه طرابلس و از طریق مرز شمالی لبنان وارد سوریه می شدیم. شبانه، مسیر زیبایی بود، غالباً از کنار دریا می گذشتیم و خیلی سریع به مرز رسیدیم، تقریباً تا چشم کار می کرد بیابان بود، ولی مدتی زیادی در آنجا ماندیم. سرانجام از ماشین پیاده شدیم، و با دو زنی که منتظر خانواده هایشان بودند که از سوی دیگر بایستی می آمدند سر صحبت را باز کردیم، یکی از آنها زن خیلی جوانی بود که یک نوزاد در آغوش گرفته بود: صحبت پیرامون نوزاد... اولین پسر من است... مختصر بگویم، وقتی که گمرک چی ها یا پولیس (یادم نمی آید) پاسپورت های ما را بازرسی می کردند ما نیز دائماً به پر حرفی هایمان ادامه می دادیم: گوئی این منطقه مرزی همانی نیست که عموماً تروریست ها از آن عبور می کنند. مأموران به زبان فرانسه نمی توانند بنویسند، و برای کپی کردن نوشته ها و بازرسی هویت ها و غیره به وقت بیشتری نیاز داشتند. خیلی. راننده و [...] وضعیت را توضیح می دادند، وضعیتی که چندان نیازی به توضیح بیشتری نداشت، و سرانجام وارد سوریه شدیم.

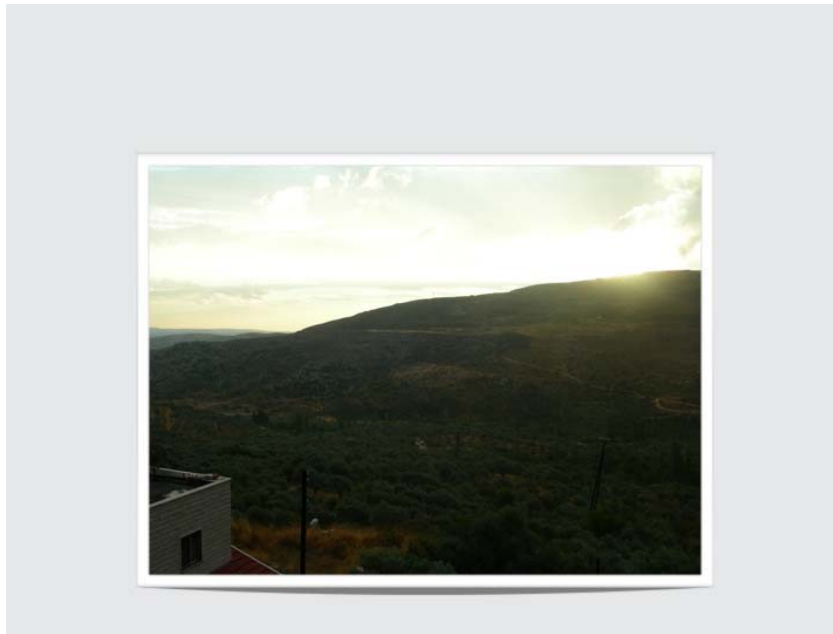
از چندین ایستگاه کنترل باید عبور می کردیم که تعدادشان را به خاطر نمی آورم. در برخی از ایستگاه های کنترل در نزدیکی مرز، دیدیم که چند لوله اسکاس (۱۰۰ لیتره سوری) منتقل شد. بزهکاری؟ چیزی معادل چند یورو برای همه (ما سه نفر که دو نفرشان فرانسوی هستند و در مقابل سه یا چهار «نگهبان»). برخی چنین مواردی را نمادینه تلقی می کنند، نمادینه ای که می تواند گران تمام شود، و نمادینه ای که در عین حال برای ما کمی مسخره آمیز نیز به نظر می رسد، زیرا مبلغ به اندازه ای ناچیز بود که اگر به خاطر آن برچسب مافیا روی آن بخورد معامله چندان سودآوری نخواهد بود... مافیا یا فقر حقوق های کنونی؟ خوشبختانه همه این نوع افزایش خود سرانه قیمت ها را به حساب جیب مسافران به کار نمی بستند. به خصوص برای ما خارجی ها که با بزهکاری در سطوح بسیار بالاتری آشنائی داریم مبلغ چندان زیادی به نظر نمی رسد. ولی این موضوع نباید موجب شود که چنین مواردی را ندیده بگیریم و آن را به سکوت برگزار کنیم.

شبانه به راهمان ادامه دادیم، به تدریج تپه ها مبدل به کوه های کوچک می شد، و آمد و رفت آدم ها نیز روی جاده ها و یا در دهکده هائی که در مسیرمان بود نایاب تر به نظر می رسید. برای ما که با انباری از گزارشات مسموم

از سوی رسانه های غربی در ذهنمان تازه وارد این منطقه شده ایم، فضای کمابیش مطمئنی به نظر می رسید. گر چه می دانستیم نزدیکانمان در نگرانی به سر می برند.

راننده ما در حالی که به موسیقی گوش می داد خیلی سریع می راند و پشت هر سرعت شکن جاده یا سد و معبری ترمز می کرد، به نظر می رسید که به خوبی به منطقه آشنائی دارد ولی مدت زمان مسیر را به درازا کشاند، ولی از توقف هائی که برای بازرسی و کنترل صورت می گرفت احساس امنیت می کردیم و ضامن امنیت ما در جاده ها بود. ولی کنترل ها همیشه به شکل جدی و اساسی صورت نمی گرفت.

نزدیکی های نیمه شب، سرانجام به دهکده ای رسیدیم که در آنجا منتظر ما بودند، دستمزد راننده را پرداختیم، اگر درست به خاطر بیاورم تقریباً مبلغی معادل ۱۲۰ یورو، برای هر سه نفر برای مسافتی حدود ۱۵۰ کیلومتر و بهای سفر در شب نیز در همین مبلغ حساب شده بود. میزبانان غذای بسیار عالی برای ما تدارک دیده بودند : نوعی راگویی مرغ با سیب زمینی پخته و معطر به انواع واقسام سبزیجات (و زنجبیل)



طلوع آفتاب در دهکده، ۴ اکتوبر ۲۰۱۵، در منطقه حما

یکشنبه صبح، بیدار باش با صدای ناقوس در دهکده ای که اکثراً مسیحی بودند. ویلی جوان ترین پسر میزبانان ما فلم تام و جری را در تلویزیون تماشا می کرد : [ب...] پدرش می گوید «هنا و باربرا» « Hannah & Barbera » (شرکت فلم سازی انیمیشن) سوری تبار بودند.

و بعد رفتیم سراغ سگ های کوچک شکاری که بیرون زیر درخت انار، انجیر و بهی با میوه های عالی. میزبان ما [ب...] با یک سبد پر از شکار باز می گشت، با ۱۸ بلدرچین. او تنها با سگ خودش کمی دورتر از دهکده روی کوه شکار می کند... در این منطقه در اطراف برخی دهکده ها همه می دانند که کجا خطرناک است و کجا خطرناک نیست. و کدام دهکده ها هستند که از آغاز بحران گروه های مسلح را پذیرا شده اند، یعنی چگونگی فرایندی که اگر وجود نمی داشت «شورشیان» نمی توانستند در این مناطق نفوذ کنند و دست به جنایت بزنند. از چند ماه پیش، تک تیراندازانشان این دسته از دهکده ها و سوراخ هایشان را ترک نکرده اند. به همین علت نیز هست که حالا [ب...] می تواند به راحتی برای میز یکشنبه به شکار بلدرچین های مهاجر برود (بیچاره بلدرچین ها). آنها را در یخچال می

گذارند و بعداً برای غذا در اطراف ساعت ۱۴ یا ۱۵ پرهایشان را می کنند : کبابی بسیار لذیذ. مدتی گذشت تا با جمع آشنا شدیم، به شکل خیلی طبیعی، [ر...] هم زمان مکالمات را ترجمه می کرد. دومین نکته مهم این است که اگر دوست سوری نزدیک نداشته باشید که این جملات کوتاه را برای شما ترجمه کند، جملات آشنائی و حتی خصوصی، جای تأسف خواهد داشت زیرا تمام این مبادلات روزمره انباشته از اطلاعات بی بدیل برای درک وضعیت سیاسی سوریه است، و می تواند به همان اندازه پر اهمیت باشد که مصاحبه با هر شخصیت برجسته دیگری. قیمت مواد غذایی (آنهائی که ثابت است، و آنهائی که از سوی دولت ثابت نگهداشته شده)، مشکلات تهیه مواد، بازار سیاه، سهم گاز، الکترونیسته و آب، مدرسه، وظایف و برنامه ها، کارهای اداری، تجاری، امنیتی و غیره. در آشپزخانه با زن های خانه و آنهائی که گاهی می آیند برای این که ببینند چه می گذرد. جهان شمول بودن مسائل و مشکلات زمان جنگ، همبستگی بین همسایه ها و یا بهره برداری مارمولک های پست. بزدلی و شهامتی که وضعیت بحرانی می تواند بر خود ما آشکار سازد.

در نتیجه اگر می خواهید به سوریه بروید، سعی کنید حتماً یک دوست سوری پیدا کنید. در غیر این صورت مثل روزنامه نگاران ما خواهید شد که با پرداخت پول به مترجم هائی که غالباً به رژیم ما وابستگی هائی دارند، تنها می توانید مدعی استقلال و بی طرفی رسانه ها باشید.

خلاصه : به دلیل تخریب هائی که صورت گرفته، تحریم، و قاچاق و گروه های قاچاقچی زندگی روزمره از آغاز بحران گران تر شده است (چهار برابر و براساس نوع جنس گاهی ۱۰ برابر). مثل همیشه مردم در روستاها کمتر از ساکنان شهرها سختی کشیدند. به یمن باغ ها، حیوانات پرورشی، استحکام خانواده و اهالی دهکده به شکل اجباری یا داوطلبانه. دهکده ها به عنوان بخشی از سوریه از خشونت های تروریستی به دور بوده است. در این فضای خانوادگی و روستائی ما نیز از جنگی که در رسانه ها درباره آن می نویسند به دور هستیم، و از این بابت نیز جای شکوه و شکایتی نداریم.

شب در حیات روی فرش نشستیم و ماته نوشیدیم، نوعی چای پاراگوئه ای که اینجا با علوفه های محلی تهیه می کنند. یک سبد حصیری آبی متعلق به آژانس سازمان ملل متحد برای پناهندگان را دیدم که روی آن تمام لوگوهای مؤسسات مددکاری و خدماتی (با پول های ما البته) نقش بسته بود، این سبدها را پناهندگان با چیزهائی که واقعاً به آن نیاز دارند معاوضه می کنند. هوا و فضای ملایم برای ما که از فرانسه آمده ایم شگفت آور به نظر می رسد. فضای خیلی آرام و سبک. در خانواده ای که میزبان ما بود هیچ کس هیچ یک از بستگانش را از دست نده بود.

طعم خوشبختی در اینجا بودن را احساس می کردیم، و چنین موضوعی برای ما خیلی شگفت انگیز و نامنتظره بود. برای میزبانان ما نیز وسعت نظریات مسمومی که ما به آن آلوده بودیم قابل تصور نبود. حتی اگر همه دائماً گزارشات تلویزیونی را پی گیری می کنند، گرچه هنوز به انترنت وصل نشده اند : انترنت برای سال ۲۰۱۱ پیشبینی شده بود، مثل تمام سوری ها در مناطقی که از «شورشیان» پاکسازی شده، خلاف تمام تصورات ما خیلی از وقایع آگاه هستند، و هیچ کس توهمی در مورد مداخله رژیم امپریالیستی ما به خود راه نمی دهد و خیلی بهتر از ما فرانسوی ها از مداخله دولت های غربی و اعمال خشونتی که طی بیش از چهار سال و نیم تحمل کرده اند آگاه می باشند، ولی مثل تمام افرادی که ما با آنها آشنا شدیم و ملاقات کردیم به اندازه کافی هوشیار و دارای ادب شهروندی بودند که میان دولت های خود فروخته ای که آنها را مورد خشونت قرار داده و مردم عادی این کشورها تفاوت قائل می شوند. و ما با یکی از نزدیکان خود آنها که از خویشاوندان، همسایه ها و یا دوست دوران کودکی شان بود به نزدشان آمده بودیم و از پذیرائی و اعتمادی خاص برخوردار بودیم.

در رابطه با قطع جریان برق، در تمام مدت زمانی که ما در سوریه بودیم، در این منطقه بود که بیش از همه دچار قطع جریان برق غیرقابل پیشبینی و دراز مدت شد. ساکنان بیش از چهار سال جنگ از موتور تولید کننده برق و دیود نورافشان (LED) استفاده می کنند که تداوم جریان برق را برای آنها تضمین می کند و نور کم قدرتی را برای آنها فراهم می سازد. البته آب هیچ وقت قطع نشد، در هر صورت در طول مدتی که ما در آنجا بودیم با چنین مشکلی روبه رو نشدیم.

دوشنبه ۵ اکتور، کمی سیاحت : به مصیاف رفتیم، به ما گفتند که می توانیم بهترین فلافل های سوریه را در اینجا خریداری کنیم. واقعاً هم لذیذ بود، با چند سانتیم به پول ما...



خیابان تجارت در مصیاف ۵ اکتبر ۲۰۱۵



فروشگاه فلافل، مصیاف ۵ اکتوبر ۲۰۱۵

روی جاده، و باز هم سرعت شکن و باز هم سد و معبرهای دائمی. چه بهتر. [...] رانندگی را به عهده دارد و غالباً سربازهای این منطقه را که هر ۱۵ روز یک بار عوض می شوند می شناسد، فکر می کنم... صحبت ها هرگز حالت عادی نداشت، با آنهایی که نمی شناخت سلام ها و مبادلات خیلی با احترام و رنگ و چهره میهن دوستانه و گاهی شاعرانه داشت. ولی با آنهایی که آشنائی بیشتری داشت مبادلات بیشتر صمیمانه و آمیخته به شوخ طبعی رایج

بین دوستان به نظر می رسید : «بامداد گل ها» به جای روز بخیر... واقعاً خیلی متأسفم که تمام این حرفها و تکیه کلامها را یادداشت نکردم، در هر صورت بیان صادقانه ای که حاکی از بازشناسی از سربازانی بود که از آنها حفاظت می کردند و در وضعیت های بحرانی جانشان را به خطر می اندازند. اغلب کنترل ها واقعی به شکل جدی انجام گرفت.

در طول جاده همه جا تصاویر شهیدان را در معرض تماشای عمومی گذاشته بودند : سربازهایی که در نبردها، دام ها و یا توسط تیراندازان ماهر در پست های نگهبانی و معابر مورد اصابت قرار گرفته بودند. البته باید بگویم که مرگ در اثر اصابت گلوله بهترین حالتی است که برای آنها می تواند روی دهد. در غیر این صورت در اثر وحشی گری های سادیک توسط آنهایی که به گفته برخی «کار مفید انجام می دهند» (۱)... این تصاویر نشانه های منقلب کننده حضور جوانانی هستند که رفته اند، خندان با لباس نظامی، آنهایی که سن بیشتری دارند با فرزندانشان عکس گرفته اند. این تصاویر شما را به یاد جوان هایی می اندازد که در همین سن و سال ها در پیرامون خودتان می شناسید. بیم ناکی این جنگ و شهادت مبارزان ارتش سوریه در این تصاویر دمیده شده است. مردم سوریه آنها را فراموش نخواهند کرد.

روی ویتترین پستی ماشینی که جلوی ما حرکت می کرد جمله ای را با دست روی یک باند کاغذی نوشته بودند : «آنها فراموش کردند که پدر تو کی بوده، به همین علت علیه تو جنگیدند، آقای رئیس جمهور».

بعد از ظهر نوجوان های دهکده سعی کردند چند کلمه به فرانسه با من حرف بزنند : «اسم تو چیست؟». جملات خیلی ساده. ولی وقتی من از یکی از آنها پرسیدم «و تو؟» نمی دانست چه باید جواب بدهد.

در اواخر بعد از ظهر، برای گردش به باغ زیتون رفتیم، البته نه چندان دور، و در تاریکی برگشتیم، آزادانه برای خودمان می گشتیم و خیلی سریع هوا تاریک شد و شب ما را غافلگیر کرد. ولی اینجا هم مثل دمشق همه با چراغ قوه جیبی یا تلفون همراه بیرون می روند و در صورت لزوم راهنشان را با این وسائل روشن می کنند. آب راه های کوچک برای آبیاری باغ سبزیجات در عمق دره ها مثل اووت پروانس در فرانسه است، هر یک به نوبت خود.

سه شنبه ۶ اکتوبر : روز تعطیلی به مناسبت حمله ۶ اکتوبر ۱۹۷۳ علیه اسرائیل که در غرب به نام «جنگ کیپور» شهرت دارد. از این فرصت برای رفتن به حما استفاده خواهیم کرد، از راه دهکده ای که در دشت پیرامون واقع شده و یکی از دوستان [...] در آنجا در انتظار ما به سر می برد، بچه های او را نیز خواهیم دید زیرا امروز مدارس تعطیل است آنها به مدرسه نمی روند.

ولی در روزهای عادی ساعات مدرسه بین ساعت ۸ تا ۱۳ کار می کند و لباس آبی برای همه بچه ها اجباری است: دیکتاتور یا دموکراتیک به انتخاب شما خواهد بود. با این وجود، پس از تخریب مدارس توسط «انقلابی ها» و یا «شورشیان میانه رو»، آموزگاران در برخی مدارس در دو نوبت کار می کنند، صبح و بعد از ظهر تا همه بچه ها بتوانند در کلاس درس شرکت کنند.

گشت و گذار در حما : خبردار شدیم که در دهکده های نزدیک وضعیت آشفته ای پیش آمده، البته نه در بخشی که ما بودیم. با این حال برای دیدار از یک کارگاه نساجی سنتی حرکت کردیم، و قصدمان این بود که کمی از آنجا خرید کنیم. بین راه جلوی خانه [ب...] توقف کردیم، بعد او ما را با ماشینش به حما برد، جاده ها و خیابان های شهر را با تمام سرعت شکن ها و سد و معبرهایش می شناخت.

تمام خانواده از ما استقبال کردند و چای و قهوه و ماته نوشیدیم. پس از تهدیدات مردان خبیث و مباران، سالی در زیر زمین تدارک دیده بودند، از ما نیز در آنجا پذیرائی کردند.

بزرگترین فرزندشان دختر جوان دبیرستانی بود که سال سوم را می گذراند، در اینجا از سال پنجم زبان فرانسه می آموزند ولی زبان انگلیسی را از کودکی شروع می کنند. در اینجا از او به نام آدل Adèle یاد می کنم، پدر و مادرش در مورد او گفتند که شاگرد خیلی زرنگی است. تودار ولی کنجکاو و با کمال میل بی آن که با مداخله بزرگترها مواجه شود به پرسش های ما پاسخ می گفت، تن ناز، روبان کشی و گره به گیسوانش (موهای بلند، در سوریه هیچ زنی را با موهای کوتاه ندیدم، شاید با همین نشان هست که خارجی ها را تشخیص می دهند). او می خواست پزشکی بشود. سطح تحصیلات در سوریه معادل فرانسه است.

در این دهکده مسیحی، «پسرها و دخترها با هم در یک کلاس هستند. در دمشق در مدارس مسلمانان سنی برای دخترها و پسر ها مدارس جداگانه وجود دارد، ولی علوی ها مدارسشان مخلوط است». [ا...] نتیجه می گیرد که «به همین علت هم هست که به اینجائی رسیده ایم که حالا می بینیم».

مدارس دولتی رایگان است و تمام خانواده تأنید می کنند. ولی مدارس خصوصی و حتی دانشگاه خصوصی هم وجود دارد. «ثبت نام را می پردازی : با مبلغ خیلی کمی، بعد بر اساس کارنامه ات هر رشته ای را که بخواهی می توانی انتخاب کنی». در اینجا مثل دهکده ای که ما در آنجا بودیم از آغاز بحران هیچ توفقی در کار مدارس به وقوع نپیوسته است.

ماری که میزبان ما می گوید : «قیمت ها خیلی افزایش داشته، تا ده برابر. قیمت اجناسی مثل نان، مازوت و غیره نرخ بندی شده. ولی کمبودها بیشتر به خاطر وجود بازار سیاه است. نان با وجود این که دولت قیمت آن را تعیین کرده و ثابت است، از آغاز بحران جزء گران ترین کالاها بوده. برخی از کالاهائی را که دولت تدارک می بیند ذخیره می کنند، بعد که قحطی ایجاد کردند، کالاها را به قیمت چند برابر در معرض فروش می گذارند.

و بچه ها در رابطه با جنگ ؟

«بچه ها وقتی به حرف های بزرگترها گوش می کنند و وقتی از داعش می شنوند، می ترسند. سه روز پیش وقتی بمباران شد، صدایش را می شنیدند، ترسیده بودند و در زیر زمین پناه گرفتند. ترس یک واقعیت روزمره است. وقتی مسافرت می کنیم، وقتی بچه ها به مدرسه می روند، از آدم ربائی و انفجارهای اتفاقی می ترسیم. در گذشته آدم ربائی رایج بود. شنیدیم که تعدادی از بچه ها را ربوده اند، روی جاده در مزارع یا وقتی کنار جاده سرگرم نگهداری از گوسفندان بودند، ولی به خانه بازنگشتند. در اینجا کودک ربائی به وقوع نپیوسته، فقط مردها را می ربودند، ولی نه زنان. عده ای هم خودشان از سوریه رفتند».

[م-ا...]: خیلی ها به خارج رفتند ؟

«هر هفته، و هربار بیست نفر، از آغاز بحران شاید ۲۵۰۰ نفر به خارج رفته اند». به ویژه خیلی از مسیحی ها از اینجا رفته اند، در این ماه های گذشته تعدادشان بیشتر شده. «در اینجا، موج مهاجرت ها از دومین سال جنگ (۲۰۱۲) شروع شد، حالا تنها زنان و دختران جوان هستند که می روند. غالباً به المان و هلند می روند. در المان آنهایی که یکی از بستگانشان در آنجا هست مدارک را برایشان تهیه می کند».

[م-ا...]: چگونه می روند ؟

«از راه جاده های موازی، غیر رسمی. رسماً ابتداً به لبنان یا به ترکیه می روند، ولی بعد به المان می روند. راه خیلی خطرناکیه. ولی از دهکده ما هیچ کس طی مسافرت از بین نرفته. قاچاقچی ها آنها را روی قایق وسط دریا رها کرده بودند، نگهداران ساحلی هم آنها را برگرداندند. داستان های مختلفی می شنویم، ولی واقعاً نمی دانیم چه اتفاقاتی افتاده. رویدادهای وخیم تری هست که رسانه ها هیچ وقت چیزی درباره آن نگفتند، بریدن سر کودکان...»

این دهکده ۲۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد با ۴ کلیسا.

[م.ا...] و آب؟

«با سه روز بی آبی روبه ر شدیم. یکی از ساکنان ذخیره آب بزرگی داشت و ذخیره اش را به بهای یک ماه آب دولتی برای هر خانواده فروخت».

دولت در خدمت مردم است.

[م.ا...]: مالیات؟

«تقریباً مالیات وجود ندارد. بازرگان ها و فروشنده ها مالیات نمادینه ای می پردازند ولی نه از روی سودهایشان، به شکل سهم یک چیزی می پردازند. شوهر من در کار ساختمانی است، می سازد و می فروشد. مالیات صنفی می پردازد، هر سال کنترل می کنند تا ببینند فعالیتش تا چه اندازه افزایش داشته. مثلاً اگر ۳۰ میلیون لیره سوری درآمد سالانه داشته باشد، تقریباً ۸۰۰۰۰۰ لیره سوری مالیات می پردازد».

استقبال تمام خانواده خیلی گرم و صمیمانه و مملو از توجه و سخاوتمندی بود. بین دو مجسمه قلب مقدس مسیح، در سالن: پدرم می گفت خانه ای که در آنجا تصویر قلب مقدس نصب کرده باشند محافظت شده است. به همین علت، با یک تصویر هر چند کوچک روی دیوار ورودی، هیچوقت دزد به خانه ما نیامد گرچه در خانه غالباً باز بود...

در راه حما ابتداء می توانستیم زیتون زارها را ببینیم، بعد مزارع سبزیجات و درخت های میوه: کلم، سیب زمینی، سبزیجات دیگر و توتون. دو سیمان سازی (آسیب ندیده) یک سیمان سازی بزرگ ایرانی که مدتها پیش در آنجا بنا شده، دیگری به دلیل تولید آلودگی و شیوع سرطان در منطقه تعطیل شده است. در مسیرمان غالباً سربازانی را می دیدیم که دو ترکه سوار موتور حرکت می کنند، بدون کاسکت، در اینجا هیچ کس کاسکت نمی گذارد، در حالت انبساط، شاید به خاطر مرخصی ۶ اکتوبر بوده. در ایستگاه کنترل، امنیت تضمین شده است، سربازها می گویند: «به روی سرم و به روی چشم».

حما، تا سال ۱۹۸۲ پایگاه اخوان المسلمین بود و «کشتار مردم غیر نظامی» پر آوازه توسط رژیم (۱) نیز در همینجا روی داده است.

(۱)

ادامه دارد